



ابوالقاسم تفضلی

سراج

سماع

ابوالقاسم تفضلی

تفضلی، ابوالقاسم، ۱۳۰۰ - ، گردآورنده.
 سماع / ابوالقاسم تفضلی. - تهران: آسونه، ۱۳۸۲.
 ۳۳۰ ص: مصرر، عکس، پارتیسیون. ۸۲۱۱
 ISBN 978 - 622 - 246 - 112 - 6
 فهرستتویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
 "بخشهایی از این کتاب قبلاً با عنوان سماع درویشان در تربت مولانا منتشر شده است."
 ۱. سماع. ۲. مولویه. الف. عنوان. ب. عنوان: سماع درویشان در تربت مولانا.
 ۷۷س ۷/۲۹۲/۹۱ BP ۲۹۷/۸۸۵
 کتابخانه ملی ایران ۶۱۹۶ - ۸۲م

بخشهایی از این کتاب پیشتر با عنوان
 سماع درویشان در تربت مولانا
 به طبع رسیده است.



سماع

ابوالقاسم تفضلی

نقاشی روی جلد: دکتر نینا رهشناس

تیراژ: ۴۴۰ نسخه

لیتوگرافی: صدف ۸۸۸۳۰۵۳۳

چاپ: مهارت

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۸

شابک: ۶ - ۱۱۲ - ۲۴۶ - ۶۲۲ - ۹۷۸

خیابان انقلاب - خیابان دوازده فروردین - خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر پلاک ۴ تلفن: ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است



سماع آرام جان زندگان است

فهرست

پیشگفتار.....	۱۱
سپاسگزاری	۳۱
گفتار اول	۳۳
تعریف سماع - سماع از نظر عارفان و شاعران	
گفتار دوم	۵۱
مولانا و سماع	
گفتار سوم.....	۸۱
سماع بعد از مولانا - سماع اولو عارف چلبی - سلطان محمد فاتح و سماع - دیوانه محمد چلبی - یوسف سینه چاک - سلطان سلیم سوم و سماع مولویان	
گفتار چهارم	۹۳
سماع در حضور یک دیپلمات و مورخ ایرانی	
گفتار پنجم.....	۱۰۳
قانون منع انجام مراسم سماع - آخرین سماع درویشان	
گفتار ششم.....	۱۰۷
۲۸ سال بعد - سماع مولویه دوباره آغاز می شود - سماع درویشان در کتابخانه قونیه - سماع در ورزشگاه سرپوشیده - سماع یا نمایش؟ آداب سماع از نظر امام محمد غزالی	

- گفتار هفتم ۱۱۵
هفتصدمین سال درگذشت مولانا - ورزشگاه - سماع خانه - مطرب و
مطربخانه
- گفتار هشتم ۱۲۵
قبل از شروع مراسم - توضیحات جلال الدین چلبی - نوازندگان
و آیین خوانان - سماع کنندگان وارد می شوند - شیخ بر
پوست می نشیند
- گفتار نهم ۱۴۱
مراسم آغاز می گردد - نی نوازی - دور ولدی - سلام اول - چرخ
و چرخ و چرخ - سلام دوم - سلام سوم - سلام چهارم - مراسم پایانی
سماع
- گفتار دهم ۱۷۷
مراسم مقابله و سماع در شب عرس - تفسیری از سماع به نظریک
نویسنده ایرانی
- گفتار یازدهم ۱۸۷
مولانا و موسیقی مولویه - شعر است یا موسیقی؟ - مولانا و آلات
موسیقی مولویه - نی - شش نوع نی - مولانا و نی - ریاب - مولانا و
ریاب - ریاب نامه - دف - مولانا و دف - میا بی دف به گور من برادر -
قدوم
- گفتار دوازدهم ۲۱۳
بسته ها و بسته کاران - نایی عثمان دَده - اسماعیل حقی - اسماعیل
دَده - نام گوشه ها و دستگاه های موسیقی مولویه
- گفتار سیزدهم ۲۲۹
در سماع راست هر کس چیر نیست

۲۳۳	گفتار چهاردهم..... گلبانگ
۲۴۵	گفتار پانزدهم..... مولانا و سماع در اروپا و امریکا
۲۹۱	گفتار شانزدهم..... کهن ترین نسخه خطی مثنوی معنوی
۲۹۵	گفتار هفدهم..... مدفن واقعی شمس تبریزی چگونه کشف شد؟
۳۰۹	گفتار هجدهم..... مدفن واقعی شمس تبریزی در شهر خوی است
۳۲۷	گفتار نوزدهم..... مولانا انسانی جهانی
۳۳۷	گفتار بیستم..... دم گرم مولانا و شوریده حالی در جزایر هاوایی
۳۴۵	گفتار بیست و یکم..... محفل درویشان و تأسیس بنیاد بین المللی مولانا
۳۶۳	گفتار بیست و دوم..... زنان و سماع
۳۶۹	گفتار بیست و سوم..... سماع درویشان مسلمان هندی در خانقاه دهلی
۳۷۷	گفتار بیست و چهارم..... مثنوی مولانا بر روی CD
۳۸۵	گفتار بیست و پنجم..... قافله زائران کعبه عاشقان

- ۳۹۵ گفتار بیست و ششم
فروش غزلیاتی از مولانا در امریکا
- ۴۰۱ گفتار بیست و هفتم
تصویر مولانا در حال سماع
- ۴۰۷ گفتار بیست و هشتم
آنه ماری شیمیل و سماع
- ۴۱۹ گفتار بیست و نهم
آنه ماری شیمیل یا جمیله باجی دانشمندی که مولانا را
به دنیا شناساند
- ۴۲۷ گفتار سی ام
استاد بدیع الزمان فروزانفر در کعبه عاشقان

به روان جاویدان زنده یاد، برادرم
محمود تفضلی
که نخستین دیدار مرا از سماع درویشان
در تربت مولانا میسر ساخت.

پیشگفتار

بنام خداوند جان و خرد

پیامی از نویسنده

خدای بزرگ را سپاس می‌گویم که چاپ‌های پیشین این کتاب مورد استقبال قرار گرفت و نامه‌ها و تلفن‌های مکرر و تشویق‌آمیزی از خوانندگان آشنا و ناآشنای دور و نزدیک، دریافت شد و مرا شرمنده ساخت.

چنانکه در چاپ‌های قبلی هم توضیح داده شد: این کتاب، یک اثر تحقیقی، علمی، تاریخی یا عرفانی نیست. داستان و افسانه‌ای ساخته و پرداخته تخیل هم نیست. مطالبی که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد، گزارش گونه‌ای است از آنچه نویسنده در جریان چندین سفر به قونیه (Konya) درباره سماع درویشان مولویه به چشم خود دیده و به گوش خود شنیده یا در کتابها و منابع معتبر به زبان‌های فارسی و ترکی و انگلیسی و فرانسوی خوانده است.

انگیزه گردآوری این مجموعه، آشنا ساختن مولوی‌دوستان با مراسمی است که ریشه در فرهنگ عرفانی ایران‌زمین دارد و پس از گذشت بیش از هفتصد سال، شیفته‌گان و عاشقان اندیشه‌های مولانا را در ترکیه و اروپا و امریکا، به چرخ و پای‌کوبی و دست‌افشانی وامی‌دارد.

اولین زیارت تربت مولانا

بهار بود، یکی از روزهای آخر اردیبهشت ماه ۱۳۳۴. بر فراز ما، آسمان نیلگون و شفاف و خیال‌انگیز، و در زیر پایمان، کوه و دشت و بیابان سبز و دل‌انگیز - چهار پروانه هواپیما می‌چرخیدند و می‌خروشیدند، و دل‌ها مشتاقانه می‌طبیدند. فقط ده نفر بودیم که به هوای سرکوش، بر بال و پر هواپیما به قونیه پرواز می‌کردیم^۱. سکوت بود و سکوت، و صدای غرش پروانه‌های هواپیما. تنها در گوشه‌ای از صندلی‌های عقب هواپیما نشسته بودم و در اندیشه پرواز تا بر دوست.

صادق سرمد در یکی از صندلی‌های جلوی هواپیما نشسته بود، روی برگردانید، مهربانانه نظری بر من افکند، و مشتاقانه مرا به کنارش خواند، دعوتش را پذیرفتم، در کنارش نشستم، قطعه کاغذی و قلمی به دستم داد و خواست تا آنچه می‌سراید بنویسم، و نوشتم که:

۱. در اردیبهشت ماه ۱۳۳۴ به دعوت دولت جمهوری ترکیه، ده نفر از نویسندگان و شعرا و روزنامه‌نگاران ایرانی به ترکیه سفر کردند.

در این مسافرت که سه هفته به طول انجامید هیأت ایرانی با هواپیمای اختصاصی که در اختیار آنها گذاشته شده بود از شهرهای آنکارا و قونیه و ازمیر و بورسا و استانبول دیدن کردند. در آنکارا با جلال بایار رئیس جمهور ترکیه ملاقات و گفتگو نمودند و در سایر شهرها هم از طرف استانداران و مقامات عالی‌رتبه محلی استقبال و پذیرایی شدند. زنده‌یادان «صادق سرمد» و «رهمی معیری» نیز جزو هیأت بودند و نگارنده که با سابقه تحصیل در دانشکده حقوق استانبول، به زبان ترکی آشنا بودم، در همه جا کار ترجمه را به عهده داشتم. در مجالس ضیافتی که ترتیب داده می‌شد اشعاری را که شادروانان سرمد و رهمی معیری به مناسبت حال و زمان، به درخواست میزبان، فی‌البديه می‌سرودند برای حاضران ترجمه می‌کردم.

در مراجعت از این سفر، مجموعه اشعاری که مرحوم صادق سرمد در این سفر سروده بود در مجموعه‌ای به نام «نغمه کمال» جمع‌آوری کردم که در شهریور ماه ۱۳۳۴ با نام و به وسیله این بنده منتشر گردید.



گنبد و بارگاه تربت مولانا در قونیه.
گنبد مخروطی شکل که «قبة الخضراء» (گنبد سبز) نامیده می‌شود
بر فراز آرامگاه مولانا قرار گرفته است.

بوی عشق آید ز خاک قونیه مرحبا بر خاک پاک قونیه
 قونیه یا کعبه دل‌هاست این شهر عشق و شهر مولانا است این
 ای بریده از نیستان وجود بر نی و نای خوش‌آوایت درود
 خیز و بنگر که آشنایی آمده است ز آن نیستان هم نوایی آمده است
 صادق، ذوقی و حالی داشت، به وجد آمده بود، سر می‌جنبانید.
 اشک از دیده فرو می‌ریخت و می‌سرود، و می‌نوشتیم که:

گر تو را رومی همی خواند ز روم و بر بنامد بلخیت زان مرز و بوم
 این عجب از دور و از نزدیک نیست این سخن از ترک و از تاجیک نیست
 گر تو خود از روم باشی، یا ز بلخ نعمت‌ات از ما است چه شیرین چه تلخ
 مثنوی سرمدی به ۳۲ خط رسید که ندا دادند کمربندها را ببندید،
 در فرودگاه قونیه فرود می‌آییم.

در فرودگاه، استاندار به استقبال ما آمده بود. خواست که ما را به
 مهمانسرایمان راهنمایی کند، از او خواستیم که ابتدا توفیق زیارت
 تربت مولانا را نصیبمان سازد. پذیرفت، و به سوی کعبه عاشقان روان
 شدیم.

بر سر در ورودی آرامگاه به خط نستعلیق درشت نوشته شده بود:

یا حضرت مولانا

و در زیر آن بر روی قطعه سنگ مرمرین صورتی رنگی حک شده
 بود که:

کعبه‌العشاق باشد این مقام هر که ناقص آمد اینجا شد تمام
 در داخل آرامگاه، جز موزه‌دار کسی نبود. چنین می‌نمود که آنجا را
 فقط به خاطر ما، که میهمانان دولت ترکیه بودیم، گشوده‌اند.
 در گوشه‌ای از تالار، در جوار مرقده مولانا، جایی گرفتیم. همه به دور
 سرمد حلقه زدیم و بر زمین نشستیم. سرمد بر مزار مولانا بوسه‌ای زد و

با حالی خوش، اشعاری را که در راه سروده بود با آهنگ مثنوی، خواند. صدایی گرم و خسته و دلنشین داشت. چند تن از همراهان را حالی دست داد، به وجد آمدند و اشک از دیدگان‌شان روان گشت. مهمانداران ترک و موزه‌دار، که آنان نیز بر زمین نشسته و نظاره‌گر ما بودند، و فارسی نمی‌دانستند از آنچه می‌گذشت، در شگفت بودند، و خاموش به ما می‌نگریستند.

روز بعد، سحرگاهان، قونیه را به مقصد بعدی ترک گفتیم. و این بود اولین دیدار نویسنده از شهری که مولانا چهل و سه سال آخر عمر پویا و شکوفای خود را در آنجا گذرانیده و در همانجا به خاک سپرده شده است.

قونیه

قونیه از شهرهای مرکزی ترکیه است که در ۲۴۶ کیلومتری جنوب آنکارا واقع شده است و ترک‌ها آن را «کُنیا» (KONYA) می‌نامند.

به نوشته تاریخ‌نویسان: آسیای صغیر، (که همان ترکیه امروز می‌باشد) یکی از کهن‌ترین کانون‌های تمدن بشری است. و در طول قرن‌ها، شهر (ICONNIA) یا «قونیه»ی فعلی، مرکز قسمت عمده اقوام ساکن این نواحی بوده است. هم اکنون آثاری از هزاره سوم قبل از میلاد در این شهر باقی است.

در گذشته‌های بسیار دور، قونیه بیش از یک‌هزار سال تحت تسلط سومریان بوده و حدود ده قرن «هیت‌ها» (HITES) که قبایل نسبتاً متمدنی بوده‌اند، در این سرزمین سکونت داشته‌اند.

در دوران هخامنشیان و ساسانیان سالیان دراز این ناحیه تحت تسلط ایران بوده است، اما بعدها این سرزمین به دست رومی‌ها افتاد و

امپراطوران رم شرقی که پایتخت آنها قسطنطنیه (استانبول فعلی) بود قرن‌ها بر این ناحیه حکومت می‌کردند.

در قرن پنجم هجری قمری مطابق قرن دوازدهم میلادی، ترکان سلجوقی که از شمال خراسان برخاسته بودند راه مغرب را در پیش گرفتند و قسمت‌های شرقی قلمرو رومیان را فتح کردند و در آنجا حکومتی تشکیل دادند.

در اوایل قرن هفتم هجری، مولانا به همراه پدرش از بلخ مهاجرت کرد و با عبور از نیشابور و قسمتی از سرزمین امروزی ایران به بغداد رفتند. پس از تشرف به مکه، به شهر «لارنده» در مشرق ترکیه امروز رسیدند. در آن زمان، «علاءالدین کیقباد سلجوقی» بر آن سرزمین‌ها حکومت می‌کرد و از سلطان‌العلماء پدر مولانا دعوت کرد که با همراهان به قونیه بیایند و در آنجا اقامت گزینند. قونیه پایتخت سلجوقیان بوده است.

اهمیت قونیه از نظر ما ایرانیان، به جهت پیوندی است که این شهر تاریخی، با نام و حیات مولانا دارد و تربت پاک او در این شهر است. اینکه غریبان، عموماً مولانا جلال‌الدین محمد را «رومی» می‌نامند و می‌شناسند به سبب اقامت طولانی و مدفن او در شهری است که قرن‌ها جزو امپراطوری «روم شرقی» بوده است.

باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من

بیست سال بعد، در اواخر آذر ماه ۱۳۵۵ بار دیگر توفیق سفر به قونیه دست داد. شنیده بودم که دولت ترکیه اجازه داده است هر سال به مناسبت سالروز وفات مولانا چند روزی مراسم سماع مولویه با همان آداب و رسوم و لباس‌هایی که در چند قرن گذشته مرسوم بوده است در شهر قونیه انجام شود. اما به صورت نمایشی و خارج از محوطه تربت مولانا.

سماع درویشان
در جوار تربت مولانا



در آن زمان برادرم زنده یاد «محمود تفضلی» هنوز رایزن فرهنگی ایران در آنکارا بود، و با اکثر مقامات فرهنگی و توریستی که ترتیب دهندگان سماع مولویه در قونیه بودند و با تنی چند از بزرگان مولویه دوستی نزدیک داشت. به آنکارا رفتم و با سفارش نامه‌ای از برادرم راهی قونیه شدم.

این بار تنها بوم، اتومبیلی از آنکارا مرا به قونیه آورده بود. مه غلیظی سراسر شهر را پوشانیده بود. زمستان بود و سرد بود و برف می‌بارید، از غایت شوق مستقیماً به زیارت تربت مولانا شتافتم. تالار آرامگاه شلوغ بود. زائران و مشتاقان و نیازمندان، از قونیه و از دیگر شهر و دیاران، گروه گروه به زیارت تربت مولانا آمده بودند، همه با پای برهنه و زنان با موهای پوشیده. جمعی از زائران، در حال نیاز از مقابل تربت مولانا می‌گذشتند و بر دریچهٔ مسین کوچکی که مقابل آن نهاده بودند بوسه می‌دادند.

در فضای آرامگاهی معظّم و مجلّل، در زیر گنبدی سبزرنگ و مخروطی شکل، که بر فراز مدفن مولانا برافراشته شده بود. آهنگ حزن و دلنوازی در فضای روحانی آرامگاه پخش می‌شد. نور عشق بر دل می‌تابید و عطر دل‌انگیز عشق مشام جان را تازه می‌ساخت، عشق به معشوق لایزال. عشق به جمال و کمال. عشق به شمس تبریزی، پیر گمنامی که مولانای چهل ساله را به سماع و به چرخ، در کوی و در برزن برانگیخت.

وارد تالار آرامگاه شدم. تالاری است بزرگ و مستطیل شکل که در گوشه‌ای از آن، مولانا در کنار پدرش سلطان‌العلما بهاءالدین ولد، آرمیده، و در زیر پایش پسرش سلطان ولد پردهٔ خاک بر سر کشیده و ۶۵ نفر دیگر از مریدان و یارانش خفته‌اند.



از جداییها شکایت می‌کند

بشنو این‌نی چون حکایت می‌کند

شوق دیدار آنچنان بود که تاب و یارای روش و رفتارم نبود، چهار سال قبل از آن، به هنگام وصال خانه کعبه، این چنین شوق و حالی داشتم،

چه مبارک حالی و چه فرخنده وصالی...

باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من

پای کشان به سوی زیارتگاه عشاق روان شدم، مقابل مرقد مولانا بر ستونی سنگین تکیه زدم نوای نی همچنان در فضا می پیچید و همچون نسیم روح بخش بهاری دل و جان را صفا می بخشید... از خود بی خود بودم و اشک از دیده روان می داشتم - اشک شوق، اشک دیدار، اشکی که از سرچشمه فیض الهی سرچشمه می گرفت، و زنگار از آینه دل می شست - ندانستم که این حال خوش چقدر به طول انجامید... زمان از حرکت باز ایستاده بود...

موزه دار که حال مرا دریافته بود، با نرمش و نوازش، مرغ جانم را از جهان لامکان جذبه و وجد به درون قفس تنگ تن بازگردانید. ساعت ۵ بعد از ظهر بود و می بایست درهای آرامگاه را می بستند.

اولین حضور در مراسم سماع

شب هنگام با دعوت نامه ای که آقای «فیضی هالیچی» سناتور قونیه، و سرپرست مراسم سماع مولویه به توصیه برادرم به من داده بود به سالن ورزشگاه سرپوشیده دبیرستان قونیه، که به عنوان «سماع خانه» از آن استفاده می شد، رفتم و مراسم آغاز گردید.

در تمام دو ساعتی که مراسم سماع انجام می شد در وجد و شور و شوقی عرفانی مستغرق بودم. با پروبال حال، در عالم خیال، به همراه درویشان چرخان، در آسمان ناپیدا کران، چرخ زنان در پرواز بودم - عالمی که سراسر نور بود و این حال و شور و شوق را دو سبب بود:

یکی دیدار چرخ زدن با اخلاص و صفای درویشان، با آهنگ دف و نی و ریاب و عود و تنبور، که یادآور سماع و چرخ مولانا در محفل و در کوی و در برزن و در بازار می بود.

دو دیگر آنکه، دوبیتی ها و غزل هایی که به همراه نوازندگان خوانده می شد، همه به زبان شیرین و دلنشین فارسی بود - زبان مادری من، زبان هم وطنان محبوب من. زبان مولانا. زبان شمس تبریزی. زبان مثنوی معنوی. زبان غزلیات دل انگیز دیوان کبیر.

به راستی برای یک ایرانی چه وجدانگیز بود که بعد از گذشت هفتصد سال، و با همه مبارزات لجوجانه و سرسختانه ای که برای فارسی زدایی از زبان ترکی انجام شده است، می دید و می شنید که هنوز در قلب ترکیه، در مراسمی که با حضور هزاران تماشاچی، از ترک و تازی و محرم و نامحرم صورت می گیرد، اشعار به زبان روان فارسی خوانده می شود - و دعا های درویشان، با کلمات و الفاظ ناب و دلپذیر فارسی به زبان می آید.

سومین سفر به قونیه

سال بعد - در آذرماه ۱۳۵۶، برای بار سوم اسباب سفر به قونیه جمع آمد. در این سفر دو نفر از دوستان مسلمان و با ایمان: شادروان «دکتر عبدالحسین انتخابی» و «یدالله معز» که به سال ۱۳۵۲ در سفر مکه، هنگام انجام مناسک حج با آنها آشنا شده بودم، و وصف مراسم سماع درویشان در قونیه را از این بنده شنیده بودند، مرا همراهی کردند - در قونیه بلیط خریده شد و به سالنی که سماع انجام می شد وارد شدیم - هزاران نفر ترک و غیر ترک در جایگاه های اطراف سالن به نظاره نشسته بودند، و به یاد دارم که در آن شب دو ژنرال امریکایی با لباس نظامی، و چند زن و مرد خارجی هم در جایگاه مخصوص میهمانان نشسته بودند.

هنوز چند دقیقه‌ای از آغاز مراسم سماع و قرائت آیات قرآن مجید و نعت حضرت رسول اکرم (ص) نگذشته بود که شنیدن اشعار نغز و آهنگین به زبان شیرین فارسی، و دیدن چرخ درویشان با نوای دف و نی، آتشی به جانم افکند و دلم را به وجد آورد. دکتر انتخابی را که در کنارم نشسته بود، دیدم که او هم اشک از دیدگان روان داشت و دستمالش را در دهان می‌فشرد، تا فریادی را که از شدت هیجان و وجد از جان برخاسته بود در گلو بخشکاند.

در همین سفر بود که به فکر افتادم تا آنچه را در مراسم سماع مولویه در قونیه دیده و شنیده و حس کرده‌ام در رساله‌ای گردآورم و هدیه‌ای آورم دوستان و درویشان را.

در اواخر فروردین ۱۳۶۵ که پس از هشت سال ممنوع‌الخروج بودن، به عنایت پروردگار، اجازه سفر به خارج را یافتم، برای ادای نداری که داشتم به زیارت تربت مولانا شتافتم. در این موسم سال مراسم سماعی در کار نبود و فقط به طواف کعبه عاشقان و راز و نیاز با عاشق‌ترین عاشقان جهان پرداختم. اما حضرتش مرا بی نصیب نگذاشت. چند ساعت پیش از ترک قونیه برحسب تصادف و به مدد انفاس بی قیاس او با «جلال‌الدین چلبی» که نواده بیست و یکم مولانا و قطب و پیر طریقت مولویه بود آشنا شدم.^۱

«چلبی» که ترک‌ها آن را «چلبی» با کسره زیر «چ» و «ل» می‌نویسند و می‌خوانند، به ترکی قدیم به معنی «آقا» است و از قرن‌ها قبل، اولاد پسری مولانا را با این عنوان می‌نامیدند.^۲ پس از اجباری شدن اخذ

۱. شرح مفصل این دیدار غیرمنتظره و مبارک را در مقاله جداگانه‌ای در همین کتاب می‌خوانید.

۲. همچنانکه ما ایرانی‌ها از قرن‌ها قبل، و حتی امروز هم، روحانیان و علمای بزرگ و اقطاب طریقت‌های مولویه و دولتمردان عالی‌مقام را با عناوین «آقا» و «حضرت آقا» و «جناب آقا» و «سرکار آقا» خطاب و یاد می‌کنیم.

شناسنامه و انتخاب نام فامیل در ترکیه (۱۳۰۵ شمسی) اکثر نوادگان پسری و دختری مولانا، نام فامیل «چلبی» را برگزیدند و غالباً در کشور ترکیه و سوریه و لبنان و عراق پراکنده‌اند و بعضی از آنها به مقامات عالی دولتی هم منصوب شده‌اند.

در آن سفر کتاب مولویه بعد از مولانا تألیف شادروان عبدالباقی گولپینارلی را که به زبان ترکی نوشته شده بود و فصلی دربارهٔ آداب و ارکان سماع مولویه داشت، خریداری کردم و با خود به ایران آوردم. در مراجعت به ایران، کتاب پرمحتوای سماع در تصوف تألیف استاد ارجمند دکتر اسماعیل حاکمی به دستم رسید. در این کتاب از آداب و رسوم سماع درویشان قونیه چیزی دیده نشد اما مؤلف عالیقدر در جای جای کتاب خود اشاره کرده بودند که بایستی دربارهٔ نحوهٔ سماع سالانه درویشان در قونیه تحقیقی جداگانه صورت گیرد.

با راهنمایی مهربانانه آقای دکتر حاکمی به آقای «دکتر توفیق سبحانی» که در آن زمان استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه گیلان بودند و ترجمهٔ کتاب مولویه بعد از مولانا به زبان فارسی را در دست داشتند، تلفن کردم و معلوم شد ترجمهٔ کتاب در چاپخانهٔ روزنامهٔ کیهان زیر چاپ است (و این همان کتابی بود که متن ترکی آن را خریده و در دست مطالعه داشتم) ایشان با لطف و کرامت، و بدون آنکه مرا دیده باشند، اجازه دادند از فصل‌های مربوط به سماع درویشان در کتاب دست‌نویس زیر چاپشان، که با روانی و فصاحت بسیار ترجمه شده بود، زیرا کس تهیه کنم - در این کتاب بود که برای اولین بار از آداب و ارکان سماع مولویه به تفصیل سخن رفته بود، و برایم بسیار قابل استفاده می‌نمود.

به این ترتیب موجبات و مقدمات کار فراهم آمده بود، و رساله‌ای هم نوشته شد، اما نه بدان‌گونه بود که دلخواه می‌بود.

سفری دیگر

در آذرماه ۱۳۶۸ یکبار دیگر سالروز وفات مولانا فرارسیده بود و مراسم سماع درویشان در قونیه انجام می‌شد. - از اولین حضورم در این مراسم ۱۳ سال می‌گذشت و آنچه در کتاب مولویه بعد از مولانا - نوشته شده بود به زمانی خیلی دورتر مربوط می‌شد.

برای آنکه بتوان آخرین تغییرات و تازه‌ترین صورت انجام مراسم سماع مولویه در قونیه را در این رساله گنجانید دیگر بار عازم کعبه دل‌ها شدم.

به هنگام ورود به هتل در قونیه، جلال‌الدین چلبی آنجا بر سر میز شام بود. مرا دید و شناخت و در کنار خود جایم داد. گویی از جانب جدّ سخی و کریمش جلال‌الدین محمد مولوی دستور داشت تا زائری از اصل خویش (خراسان) را میزبانی کند و بنوازد.

در سه شبی که در قونیه به سر آوردم و منتهی به ۲۶ آذرماه، سالروز وفات مولانا شد - همیشه از لطف و مهربانی حضرت جلال‌الدین چلبی برخوردار بودم و همه جا، در سماع‌خانه و در درگاه، و در زاویه شمس، و در محافل خصوصی درویشان و مهمانان، در کنار خودش جایم می‌داد.

از این فرصت استفاده کردم و نسخه‌هایی از اشعاری که در هنگام سماع می‌خواندند، و نت‌های موسیقی که نواخته می‌شد، تهیه کردم - و از همه مهم‌تر و جالب‌تر آنکه آقای «حسین توپ» که در مراسم سماع درویشان بر جایگاه پیر و مرشد نشسته بود و عنوان «پوست‌نشین» داشت، در نهایت مهر و ملاطفت جزئیات برنامه و آداب و رسوم سماع را نوشتند و به نویسنده مرحمت کردند. همین نوشته است که همراه با دیده‌هایم در قونیه، اساس وصف مراسم سماع مولویه در قونیه قرار گرفت.



دکتر جلال‌الدین چلبی نواده مولانا و ابوالقاسم تفضلی
این عکس در ۱۳۶۸ در منزل دکتر چلبی در استانبول برداشته شده و او در
اول اردیبهشت ۱۳۷۵ درگذشت.

در همین سفر بود که با استادی از دانشگاه «اینسبروگ» اطریش به نام پروفسور هانس هینتر هوپر (Hans H. Hinerhuber) آشنا شدم. - این استاد وقتی دانست که ایرانی‌ام و به زبان مولانا و اشعاری که در جریان مراسم سماع خوانده می‌شود آشنا هستم - این بنده را رها نکرد، و در دوروز دیگری که در قونیه سپری شد، غالباً می‌خواست تا اشعار را برایش ترجمه کنم - این استاد اطریشی که دوستدار و ستایشگر مولانا بود در مراجعت به موطن خود، مقالات بسیار جالبی به قلم پروفسور «هلموت ریتز» که درباره سماع صوفیه نوشته شده بود، همراه با نت‌های موسیقی و اشعار فارسی که در قرون گذشته در آیین سماع صوفیه خوانده می‌شده است، برایم فرستاد که در این رساله مورد استفاده قرار گرفته است، و به این مناسبت از ایشان سپاسگزار هستم. افزوده بر اینها، به یاری همین استاد ارجمند اطریشی، بانوی هنرمندی، اهل شهر «مونستر» آلمان موسوم به «اینگرید شار» (Ingrid Schaar) مجموعه‌ای از طرح‌ها و نقاشی‌های بسیار زیبا و گران‌قدر خود را که از «سماع مولویه در قونیه» ترسیم کرده بود، برای نگارنده ارسال داشت که با اجازه خودش پاره‌ای از آنها در این کتاب به چاپ رسیده است. از این هر دو بزرگواران صمیمانه سپاسگزارم. در تابستان ۱۳۷۳ نامه‌ای از هونلولو برایم رسید که مرا سخت شاد و شگفت‌زده کرد.

نویسنده نامه «دکتر فریدون پارسا» نام داشت که با خط شکسته نستعلیق بسیار زیبا و نثری روان و دلنشین با چاشنی ابیاتی گزیده و مناسب از مثنوی شریف، و دیوان کبیر نوشته شده بود.



عبدالحمید چلبی آخرین پیر و قطب سلسله مولویه که بعد از تصویب قانون مسدود شدن مولویخانه‌ها و ممنوعیت سماع، در استانبول خودکشی کرد.

در مکاتبات بعدی معلوم شد که این مرید شوریده حال مولانا، در عین حال، نقاشی چیره‌دست، و شاعری شعر دوست هم هست، چون دیدن خط و خواندن مضمون نوشته‌های این استاد دانشگاه هاوایی نشین، که فارسی را نزد خود آموخته است، جالب به نظر رسید، با اجازه خوانندگان گرامی، چند نامه از ده‌ها نامه او هم که بی‌ارتباط با موضوع این کتاب نیست، به این کتاب افزوده می‌شود.

حادثه بسیار ناگواری که در اول اردیبهشت ماه سال ۱۳۷۵ رخ داد فوت دوست بزرگوارم «جلال‌الدین چلبی» قطب و پیر طریقت مولویه بود که در سن ۷۰ سالگی بعد از چند ماه بیماری در استانبول درگذشت و به جد اعلایش مولانا، در ملکوت اعلا پیوست. جسد او را استثنائاً اجازه دادند که در مجاورت مدفن مولانا در قونیه، در مدفن مادرش به خاک سپرده شود و مراسم با شکوه و مجلل ترحیم این نواده فرزانه مولانا ابتدا در استانبول و سپس در قونیه برگزار گردید.

شرح حال مختصر جلال‌الدین چلبی را که به قلم خود او، پنج سال قبل از فوتش برایم نوشته و فرستاده است ترجمه کرده و بر این کتاب افزوده‌ام.

در سال ۱۳۷۵ آقای محمدعلی فرزین دوست فرزانه بسیار عزیز و مهربانم، که از مریدان و عاشقان مولانا هستند و زبان انگلیسی را به خوبی می‌دانند، کرم فرموده قسمتی از کتابم را به خصوص آنچه مربوط به شرح جزئیات آداب و انجام مراسم چرخ و سماع بود، به انگلیسی بسیار روان ترجمه کردند و حقیر هم فتوکپی‌هایی از این ترجمه را برای مشایخ طریقت مولویه در سوئیس و هلند و امریکا فرستادم. این برادران طریقتم، ضمن نامه‌های تشکرآمیز، اطلاع دادند که از آن زمان به بعد، براساس و با استفاده از همین ترجمه است که در همه کشورهای غرب، دوستداران مولانا به چرخ و سماع می‌پردازند.

پیشگفتار □ ۲۹

نه تنها حقیر که همه درویشان چرخان جهان سپاسگزار آقای فرزین عزیز هستیم.

ابوالقاسم تفضلی

دیماه ۱۳۸۱